



درس تفسیر سوره مبارکه مؤمنون - جلسه ۳۱

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا

يَصِفُونَ ﴿٩١﴾ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٩٢﴾﴾

جدال احسن قرآن در مقابله با اعتماد باطل مشرکین

چون سوره مبارکه «مؤمنون» در مکه نازل شد و فضای حاکم در مکه آلوده به شرک بود قرآن کریم براهین توحیدی را در کنار مسائل وحی و نبوت و همچنین معاد، مبسوطاً در این سوره ذکر فرمود. فضای شرک آلود مکه این نبود که آنها قائل بودند دو واجب الوجود در عالم هست یا قائل به تعدد خالق بودند یا قائل به تعدد رب کل و رب الارباب بودند، رب الارباب و رب الالهه را یکی می دانستند از این جهت موحد بودند خالق کل را یکی می دانستند از این جهت موحد بودند واجب الوجود را هم که یکی می دانستند از این جهت موحد بودند، مشکل مشرکان در تعدد ربوبیت بود لذا در همین سوره مبارکه «مؤمنون» آیه ۸۴ به بعد به این صورت آمده است: ﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ * قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ * قُلْ مَنْ يَدِيرُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ﴾ اینها را به عنوان اصول معقول و مقبول ذکر می کنند تا آنچه می آید به صورت جدال احسن

باشد یعنی از مقدّماتی که حق است از يك طرف و مورد قبول طرف است از طرف دیگر استفاده شود این می‌شود جدال احسن، اگر از مقدّمات حق و معقول از آن جهت که حق و معقول است استفاده بشود می‌شود برهان و اگر از مقدّماتی که مورد قبول طرف است منتها او در اثر جهل پذیرفته استفاده شود می‌شود جدال باطل ولی اگر مقدّماتی حق بود و معقول و مقبول بود می‌شود جدال احسن.

در این چند آیه اول از آنها اقرار گرفت که اینها هم فی‌نفسه حق است هم مورد پذیرش مشرکان، وقتی این چنین شد این کلام می‌شود جدال احسن. در چنین فضایی برهان اقامه کرد فرمود او نه ولد دارد که شما فرشتگان را فرزند او بدانید نه تعدّد اله در عالم ممکن است پس فرض در این است که آنها واجب‌الوجود را واحد می‌دانند خالق کل را واحد می‌دانند مدیر کل را، ربّ الأرباب را، اله الآلهه را واحد می‌دانند، آن که ﴿مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۱ به دست اوست^۱ را واحد می‌دانند بعد در تعدّد آلهه و ارباب که کارها به آنها واگذار شده است اختلاف توحیدی دارند. کوشش و سعی جناب فخررازی که دارد برهان اقامه می‌کند بر توحید واجب یا بر توحید خالق،^۲ اینها نارواست برای اینکه گرچه مطلب حق است ولی آیه ناظر به توحید واجب‌الوجود نیست ناظر به توحید خالق نیست.

پرسش: ...

پاسخ: چرا دیگر، ربّ الأربابی که کارها را واگذار کرده به ارباب متفرّقون و در عالم سهمی ندارد این دیگر توحید افعالی نیست کارها را دیگران دارند انجام می‌دهند و برای تقرّب به او هم باید این بتها را پرستید تا انسان را به آن ربّ الأرباب نزدیک بکند، این عین شرک است.

۱. سوره مؤمنون، آیات ۸۸ و ۸۹؛ سوره یس، آیه ۸۳.

۲. رک: التفسیر الکبیر، ج ۲۳، ص ۲۹۱.

افعال ملائکه تحت تدبیر و مدیریت الهی

خب در چنین زمینه‌ای قرآن برهان اقامه می‌کند پس کوشش جناب فخر رازی يك کوشش کلامی است و حق است ولی کوشش تفسیری نیست بحث در این نیست که واجب واحد است یا خالق واحد است یا ربّ الأرباب واحد است بحث در این است که ارباب جزئیة نداریم و تنها همان خدا دارد عالم را اداره می‌کند و اگر فرشتگان اند، مدبّرات امرند به اذن خدا. در سوره مبارکه «انبیاء» گذشت که ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۳ همین بیان نورانی که در سوره «انبیاء» برای فرشته‌ها آمده برای اهل بیت (علیهم السلام) هم در زیارت جامعه کبیر آمده که اینها «عباده المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون»^۴ خب اینها که بالاتر از ملائکه اند اگر ملائکه ﴿بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۵ هستند خب این ذوات قدسی هم «بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» هستند دیگر توسّل به اینها و استشفای از اینها محذوری ندارد.

فرشتگان بندگان خدایند فرشتگان اعتراف می‌کنند می‌گویند: ﴿لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ﴾^۶ گذشته‌های ما علل سابقه ما در تحت تدبیر الهی اند معالیل ما شئون ما و آثار و کارهای ما در تحت تدبیر حقّ اند بین گذشته و آینده که حوزه درون و هویت ماست در تحت تدبیر حق است؛ این سومی عمقش به قدری است که بسیاری از مفسّران [متوجّه نشدند و] این ﴿مَا بَيْنَ أَيْدِينَا﴾ را برگرداندند به حوادث روزگار! این ﴿مَا بَيْنَ أَيْدِينَا﴾ نه یعنی حوادث روز، یعنی بین گذشته و آینده آن وقت چیزی برای بشر [و فرشته و دیگر موجودات] نمی‌ماند گذشته را که او تدبیر می‌کند آینده را که او تدبیر می‌کند حوزه هویتی ما را هم که او تدبیر می‌کند این می‌شود توحید افعالی.

۳. سوره انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۰.

۵. سوره انبیاء، آیه ۲۷.

۶. سوره مریم، آیه ۶۴.

﴿لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ﴾ ما هم همین طوریم این طور نیست که بخشی از کارها به عهده ما باشد بخشی از کارها - معاذ الله - به عهده خدا این طور نیست. فیض او نه خود او «داخل فی الأشياء لا بالممازجة»^۷ بر اساس توحید افعالی يك مدیر کل است دارد عالم را اداره می کند تمام بحثها هم در فصل سوم است نه در هویت مطلقه بحث است چون جا برای بحث نیست نه در اکتناه صفات ذاتی است که عین ذات است آنجا هم جا برای بحث نیست، وجه الله است فیض الله است تدبیر خداست ربوبیت خداست که فعل خداست و این فعل کل عالم را پوشش می دهد. خب در این فضا قرآن دارد برهان اقامه می کند پس تمام بحثها باید در این فضا باشد.

محذورات سه گانه در تعدّد ربوبیت عالم

قرآن در این فضا بر اساس سه فصل بحث کرده که اگر تعدّد ربوبیت باشد تعدّد آله باشد در سه فصل بحث کرده و محذورهای هر سه فصل را هم ذکر کرده: یکی اصل تعدّد فی نفسه محذور دارد یکی اینکه این آله متعدّد با هم درگیر می شوند فصل سوم آن است که این نظام فروپاشیده می شود عالم به هم می خورد؛ يك بحث در این است که دو خدا ممکن نیست دوتا ربّ ممکن نیست يك بحث در این است که این دوتا ربّ با هم درگیر می شوند بحث سوم و فصل سوم آن است که اگر چند پروردگار و ربّ و اله داشته باشیم عالم متلاشی می شود.

تبیین محذور اول و دوم

این سه فصل را قرآن کریم هر کدام را در جای خود ذکر کرده فصل سوم که مربوط به فروپاشی عالم باشد در [آیه ۲۲] سوره مبارکه «انبیاء» مبسوطاً گذشت آن فصل اول و دوم را هم اینجا به آن اشاره می کنند فرمود: ﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ﴾ با خدا، خدای دیگر نیست چرا؟ «إِذْ لَوْ كَانَ مَعَهُ إِلَهٌ آخَرُ» که این مقدم

۷. الکافی، ج ۱، ص ۸۶؛ رک: التوحید (شیخ صدوق)، ص ۳۰۶.

محذوف است ﴿لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ﴾ هر کدام از آنها کار خودشان را انجام می‌دهند اینها منتظر نیستند که دیگری چه می‌خواهد آنکه مسئول زمین است زمین را اداره می‌کند آنکه مسئول فضا و هواست فضا و هوا را اداره می‌کند دیگر نگاه نمی‌کند که زمین اگر بخواند کشاورزی و باغداری داشته باشد باید فضا بیارد او کاری به آن ندارد که این زمین را دارد اداره می‌کند او هم فضا را اداره می‌کند خب این شدنی نیست هر کسی کار خودش را انجام می‌دهد اینکه نظم نشد (این يك) اگر بخوانند کار خودشان را انجام بدهند الاً ولا بد درگیری پیش می‌آید آن یکی می‌خواهد زمین را اداره کند می‌گوید من زمین را این طور می‌خواهم اداره کنم آن یکی می‌گوید من فضا را می‌خواهم اداره کنم باید تگرگ بیاورم باران بیاورم برف بیاورم سرما بیاورم اول درگیری است ﴿لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ﴾ تالی فاسد اول که هر کسی کار خودش را انجام می‌دهد خب هر کسی کار خودش را انجام می‌دهد. ما که چندتا عالم نداریم که يك عالم منسجم داریم نمی‌شود هر کسی کار خودش را انجام بدهد بخوانند با ملاحظه دیگری کار انجام بدهند هر کدام به این فکر است که دیگری را طرزی منظم بیابد که با کار او هماهنگ باشد ﴿وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾.

محذور سوم: تعدد ربوبیت موجب فساد عالم

آنچه به فصل سوم برمی‌گردد در سوره مبارکه «انبیاء» این بود فرمود: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾^۸ اگر مدبران این عالم بیش از یکی باشد این نظام به هم می‌خورد که مبسوطاً در سوره مبارکه «انبیاء» یعنی آیه ۲۲ سوره «انبیاء» بحثش گذشت منتها چند سؤال می‌ماند: یکی اینکه مشرکان که معتقد نبودند این بتها خالق اند می‌گفتند بتها ربّ اند نه خالق در حالی که تالی فاسد اول این برهان سوره مبارکه «مؤمنون» این است که ﴿لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا

۸. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

﴿خَلَقَ﴾ آنها که می‌گویند: ﴿لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^۹ این ﴿خَلَقَ﴾ دیگر چیست؟ در آیه ۲۲ سوره مبارکه «انبیاء» گذشت که خَلَق دو قسم است یکی کانی تامّه است که آفرینش است که این برای خداست، یکی کانی ناقصه است که تدبیر است تدبیر هم خلق است چرا ربّ حتماً باید خالق باشد؟ برای اینکه این دارد بین موضوع و محمول بین وصف و موصوف بین مقدّم و تالی ربط ایجاد می‌کند تدبیر سنخی از خلقت است نحوی از آفرینش است اگر کسی يك گياه را دارد می‌پروراند یعنی چه؟ یعنی به او بالندگی می‌دهد رشد می‌دهد میوه می‌دهد برگ می‌دهد شاخه می‌دهد همین است دیگر، کانی ناقصه هم نوعی از خلقت است و اگر کسی ربّ بود حتماً باید خالق هم باشد این یا بر اساس برهان تلازمی است که پروردگار حتماً باید آفریدگار باشد یا نه، خود پروراندن و تدبیر نوعی از خلقت است به این دو بیان این تالی می‌تواند تام باشد.

در سوره مبارکه «انبیاء» گذشت که بحث در ربوبیت است نه بحث در خالقیت خالق، خالق عالم را خلق کرده خدا عالم را خلق کرده اما اگر کسی بخواهد این عالم موجود را اداره کند بیش از يك نفر باشد این عالم موجود فاسد می‌شود این کانی تامّه به لیسى ناقصه تبدیل می‌شود نظمش به هم می‌خورد چرا؟ برای اینکه فرض در این است که خالق خداست و عالم را خلق کرده تدبیر و پروراندن این عالم به دست چند بت است به دست چند اله است این چند اله که با کانی تامّه کار ندارند که با کانی ناقصه کار دارند یعنی یا به هم می‌زنند یا منظم می‌کنند چون هر کدام مستقل از دیگری کار می‌کند به هم می‌زند، البته به هم خوردن نظم منتهی می‌شود به به هم خوردن اصل کانی تامّه که در ذیل همان آیه ۲۲ سوره مبارکه «انبیاء» بیان نورانی حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه) در دعای عرفه آنجا آمد حضرت همین بیان را در دعای عرفه دارد منتها با اضافه يك تالی فاسد دیگر فرمود: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ

۹. سوره لقمان، آیه ۲۵؛ سوره زمر، آیه ۳۸.

لَفَسَدَتَا وَتَفَطَّرَتَا»^{۱۰} چون آنجا همان بیان نورانی حضرت نقل شد که این ناظر به کانی تامّه است یعنی نه تنها نظمش به هم می خورد اصلاً ریشه اش منهدم می شود خب دوتا تالی فاسد در دعای عرفه است ادعیه هم یفسّر الآیات را، زیارات هم همین طور است تنها آیه را آیه تفسیر نمی کند آیه را زیارات، ادعیه، روایات که خب کاملاً تفسیر می کنند. بنابراین حوزه این سه فصل مشخص است فصل اول این است که اصلاً تعدّد اله ممکن نیست برای اینکه هر کدام باید کار خودش را انجام بدهد دوم این است که هر کدام با دیگری درگیر می شود ﴿لَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ سوم اینکه عالم فاسد می شود.

دیدگاه علامه طباطبایی در معنای آیه ﴿لَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾

سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) دارد که این ﴿لَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ ناظر به این نیست که اینها علوّ دارند نظیر ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ﴾^{۱۱} فساد و علوّ و برتری طلبی نیست معنایش این است که اگر چند خدا عالم را اداره کند اینها باید درجات داشته باشند بعضی عالی اند بعضی اعلا بعضی عظیم اند بعضی اعظم، چرا؟ برای اینکه بعضیها ربّ درختها هستند بعضی ربّ بجرند بعضی ربّ معدن اند بعضی ربّ الأرض اند، خب آن که ربّ الأرض است خطوط کلی زمین را او اداره می کند او که تدبیر دریا یا صحرا یا معدن یا کوه یا مانند آن در اختیار اوست او گوشه ای از زمین و موجودات زمینی را اداره می کند پس بنابراین بعضیها باید عالی باشند بعضی دانی بعضی اعلا بعضی عالی بعضی اسفل و این با ربوبیّت و الوهیّت سازگار نیست.^{۱۲} این سخن فی نفسه درست است اما به شهادت ﴿لَذَهَبَ كُلُّ

۱۰. اقبال الأعمال، ص ۳۴۲.

۱۱. سوره قصص، آیه ۴.

۱۲. رک: المیزان، ج ۱۵، ص ۶۲ و ۶۳.

إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ ﴿۱۳﴾ که در فصل اول است و به شهادت ﴿لَفَسَدَتَا﴾^{۱۳} که در فصل سوم است این ناظر به درگیری و تنازع آله است چون هر کسی می‌خواهد مطابق با اراده و علم خود جهان را اداره کند ولی اگر کسی قائل به تفویض شد هم بر مبنای اخیر اشکال وارد می‌شود هم بر مبنای سیدنا الاستاد.

بطلان تفویض در ربوبیت عالم

اگر کسی بگوید که خدای سبحان عالم را آفرید و تدبیر امور را به این بتها واگذار کرده است گرچه تفویض مستحیل است هم تفویض در کل نظام هم تفویض در قبال جبر در افعال انسانی ولی اگر تفویض باشد معنایش این است که خدای سبحان مطابق درجات این آله مثلاً یکی جزء قدّیسین بشر است یکی جزء ملائکه است یکی جن است و مانند آن، مطابق درجات وجودی اینها کارها را تقسیم کرده که اینها شدند مدبّرات امر منتها بالتفویض. به هر کدام از اینها مأموریت خاص و حوزه مخصوص داده است و کار را به اینها واگذار کرده و - معاذ الله - خودش ﴿يَدُ اللّٰهِ مَغْلُوْلَةٌ﴾^{۱۴} شد خب اگر این چنین شد نه آن ﴿لَعَلَّأَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ که گفته شد مطرح است نه استعلایی که ایشان فرمودند^{۱۵} مطرح است برای اینکه خدای سبحان مدبّر کل است این آله را او آفریده عالم را او آفریده کارها را تقسیم کرده و به هر کدام مأموریت ویژه داده و خودش الآن مغلوله الید کنار نشسته است! این تفویض که مستحیل است هیچ کدام از آن تالی فاسدها را به همراه ندارد دیگر ﴿لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ﴾ نیست برای اینکه هر کدام مأموریت ویژه دارند با دیگری باید هماهنگ باشند ﴿لَعَلَّأَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ نیست ﴿لَفَسَدَتَا﴾^{۱۶} نیست؛ منتها

۱۳. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

۱۴. سوره مائده، آیه ۶۴.

۱۵. رک: المیزان، ج ۱۵، ص ۶۲ و ۶۳.

۱۶. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

الله مغلوله‌الید باشد مستحیل است زیرا کسی که قدرتش نامتناهی است چه کسی دستش را ببندد و موجودات دیگری که ذاتاً فقیر الی الله‌اند چگونه مستقل بشوند؟!

دو برهان قبلاً ذکر شد که حدّ وسط برهان اول، غنای ذاتی و اطلاق قدرت الهی بود حدّ وسط برهان دوم فقر ذاتی ما سوی الله است نه فقیر ذاتی را می‌شود سر پای خود نگه داشت که بشود مستقل نه دست قدرت مطلقه را می‌شود بست هم آن قدرت مطلقه مستحیل العُلّ است که مغلوله‌الید باشد و هم ما سوی الله که ذاتاً فقیرند بسط ید اینها مستحیل است هم ممکن بشود مبسوط‌الید محال است هم واجب بشود مغلول‌الید مستحیل است دوتا برهانی است حدّ وسط هر کدام جدای از دیگری؛ تفویض بالقول المطلق محال است به هر کدام از این دو برهان هم می‌شود تکیه کرد.

ریشه‌یابی ادعای باطل «مغلول‌الید بودن خداوند»

بنابراین آنچه در فضای حجاز بود همین بود که می‌گفتند - معاذ الله - خدا مغلول‌الید است همین تفکر شرك به یهودیت رسیده و برخی از مسلمانها که گرفتار تفویض‌اند نظیر مبتلایان به جبر، اینها مع‌الواسطه همان دام دیگری را مبتلا شدند. يك بیان نورانی از وجود مبارك امام رضا(سلام الله علیه) است در بخش پایانی کتاب توحید صدوق در «باب ذکر مجلس الرضا(علیه السلام)» در آنجا وقتی که حضرت درباره‌ی اراده و امثال اراده بحث می‌کند به آن متکلم آن دیار می‌فرماید: «أحسبك ضاهیت اليهود»^{۱۷} تو همان تفکر یهودیت را داری که مغلول‌الید بودن خداست یعنی همین تفکر به تو سرایت کرده یعنی همان طوری که ما در مسائل روایات و اخبار می‌گوییم اینها اسرائیلیات است در مسائل کلامی هم يك سلسله اسرائیلیات است بالصراحه حضرت تصریح کرده که این تفکر کلامی اسرائیلی است

۱۷. التوحید (شیخ صدوق)، ص ۴۴۴.

منتها درباره اخبار خلیها روشنگری کردند گفتند اینها جزء اسرائیلیات است بحثهای کلامی و عقلی چون در حوزه‌ها مهجور است معلوم نیست که این فکر از کجا آمده و چه تفکری است که مثلاً در بین عده‌ای رواج پیدا کرده است؛ این اسرائیلیات کلامی و امثال کلامی، هست.

صعوبت احیای اعتقاد توحیدی در هند در کلام ابوریحان

مطلب بعدی آن است که این حرفها گرچه در حوزه‌های علمی که بالأخره معدن نور و وحی است و علوم حق است خیلی شاید ضروری به نظر نرسد اما بالأخره الآن اگر بیداری اسلامی هست بیداری عقلی هست بیداری سیاسی هست بیداری اجتماعی هست چشمشان به حوزه پربرکت قم است. ابوریحان بیرونی در آن تحقیق ماللهند می‌گوید اگر علمای هند تلاش و کوشش می‌کردند دیگر سخن از برهمن و برهما و بودا و امثال ذلك نبود فلاسفه یونان این راه توحید را حفظ کردند گشته دادند بالأخره توحید را در یونان زنده کردند علمای هند چنین کاری نکردند اگر علمای هند هم مثل علمای یونان توحید را زنده می‌کردند دیگر هند گرفتار این برهمن و برهما و بودا و امثال ذلك نبود.^{۱۸} پارسال که چند نفر از علمای هند به قم آمده بودند به آنها همین حرف ابوریحان گفته شد اینها فقط گریه نکردند سر تکان دادند متأثر شدند که بله، نیاکان ما غفلت کردند و اگر نیاکان ما این بحثهای توحیدی را ترویج می‌کردند امروز هند گرفتار مسئله برهمن و برهما و بودا نبود.

حرف ابوریحان در تحقیق ماللهند این است که می‌فرماید «إِنَّ الْيُونَانِيِّينَ أَيَّامَ الْجَاهِلِيَّةِ قَبْلَ ظَهْرِ النَّصْرَانِيَّةِ» چون اینها قبل از میلاد زندگی می‌کردند «كانوا على مثل ما عليه الهند من العقيدة» خواص یونانی مثل خواص هندی بودند عوام یونانی مثل عوام هندی بودند «قَبْلَ ظَهْرِ النَّصْرَانِيَّةِ كانوا على مثل ما عليه الهند من العقيدة» چون ایشان مدتها

در هند درباره هند و در عقاید و مکتبهای گوناگون هند تلاش و کوشش کردند «خاصّهم فی النّظر قریبٌ من خاصّهم و عامّهم فی عبادة الأصنام کعامّهم» توده مردم یونان مثل توده مردم هند بودند صاحب نظران یونانی هم مثل صاحب نظران هندی بودند این در جاهلیّت کهن قبل از ظهور وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) بود «و لهذا استشهد من کلام بعضهم علی بعض بسبب الاتّفاق و تقارب الأمرین» گاهی چون این دو فکر شبیه هم بود از حرف حکمای یونان به سود حکمای هند سخن گفته می شد گاهی به عکس از حرف هر کدام به نفع دیگری استشهد می شد لکن «لا التصحیح» نه برای تصحیح «فإنّ ما عدا الحقّ زائغٌ و الکفر ملّةٌ واحدةٌ من أجل الانحراف عنه» آن جاهلیّت کهن قبل از مسیحیت در یونان با جاهلیّت کهنه قبل از مسیحیت در هند یکی بود «و لکنّ الیونانیین فازوا بالفلاسفة الذین کانوا فی ناحیتهم» در اثر رشد فلاسفه صاحب نظر یونانی «حتّی تقّحوا لهم الاصول الخاصّة دون العامّة لأنّ قصاری الخواص اتّباع البحث و النظر و قصاری العوام التهورّ و اللجاج» صاحب نظران مناظره های علمی کردند بحثهای علمی کردند به جایی رسیدند توده مردم حرفشان تعصّب است دیگر، در بین همین صاحب نظران سقراط پیدا شد این سقراط موحدانه قیام کرد فضای جاهلیّت یونان حکم به کفر او و حکم به مهدورالدم بودن او داد در بین قضات دوازده گانه یازده قاضی او را مهدورالدم دانستند و بالأخره سقراط را اعدام کردند «لأنّ قصاری الخواص اتّباع البحث و النظر و قصاری العوام التهورّ و اللجاج إذا خلوا عن الخوف والرّهبة يدلّ علی ذلك سقراط لما خالف فی عبادة الأوثان» وقتی با بت پرستی مبارزه کرد با توده مردم در افتاد «وانحرف عن تسمية الکواکب آلهة» گفت این ستاره ها آلهه نیستند ارباب نیستند اینها مخلوق خداوند «أطبق قضات أهل» همان یونان «الأحد عشر علی الفُتیا بقتله دون الثانی عشر» یازده قاضی در بین دوازده قاضی یونان اتفاق کردند فتوا دادند که سقراط مهدورالدم است برای اینکه این به آلهه ما اهانت کرده است «حتّی قضی تحبه غیر راجع عن الحق» از توحید دست برنداشت اینکه نظیر

ابراهیم (سلام الله علیه) نبود که آتش برایش گلستان بشود که این يك عالم موحدی بود «و لم يك للهند أمثالهم ممن يُهذب العلوم»^{۱۹} در هند چنین فداکاری نبود لذا برهن و برهما و بودا رشد کرد هنوز هم که هنوز است گاوپرستی و گوساله پرستی و بت پرستی رایج است.

امروز وظیفه علمای ایران مخصوصاً حوزه این است این جامعه المصطفی این بخشهای دیگر اینها را طریزی موحد بار بیاورند که دیگر در هند در این عصر شاهد برهن و برهما نباشیم؛ عده زیادی هستند در این عالم که دارند بت پرستی می کنند. غرض این است که قرآن همیشه حرفش نو است و تازه است این براهین امروز هم تازه است منتها يك سقراط می خواهد که فداکاری کند شهید توحید بشود که یونان این کار را کرده و بعد افلاطون و ارسطو رشد کردند و هند اگر این کار را می کرد دیگر ما امروز این مشکل را نداشتیم.

اهمیت و جایگاه کتاب «المیزان» در مباحث اعتقادی

به هر تقدیر چند فصل است که باید جداگانه بحث بشود یکی اینکه تعدد آله ذاتاً مستحیل است چون ﴿لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ﴾ دوم اینکه ﴿لَعَلَّأَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ سوم اینکه ﴿لَفَسَدَتَا﴾^{۲۰} کل این نظام پاشیده می شود اما مسئله اینکه خالق، واحد است آن را قرآن کریم در بحثهای دیگر مطرح کرده که اصل خالق وجود دارد و ما سوی الله فقیرند به غنی مطلق تکیه می کنند آن آیات دیگر است. سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) در کتاب شریف اصول فلسفه بحث توحیدی باز به آن معنا نداشتند گرچه در پاورقیها آمده بحث باز رسمی ایشان در توحید همان المیزان است البته المیزانی که علامه طباطبایی می خواست این فقط در قم مقدورش بود و گرنه ایشان قبلاً تفسیر نوشتند دو

۱۹. تحقیق ماللهند، ص ۲۱.

۲۰. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

جلد بود که آن دو جلد اخیراً به صورت پنج جلد چاپ شده که بحثهای روایی و امثال ذلك است و ده رساله عمیق علمی را در آن مدت ده سال در تبریز نوشتند ولی شرح حال خودشان را که دست نویس دارند می فرمایند آن ده سالی که من در تبریز بودم که همان مجبوحه ماجرای پیشه‌وری و غلام‌یچی و مسئله حزب توده و پایان جنگ جهانی دوم و آشفته‌بازاری حوزه‌ها و مراکز بود مخصوصاً در آذربایجان، (در آنجا مرقوم فرمودند که) دوران خسارت من همان ده سالی بود که من در تبریز بودم با اینکه چندین رساله عمیق علمی نوشتند دو جلد تفسیر نوشتند.

ایشان مرد المیزان هستند در این المیزان مخصوصاً در آن ده جلد اول خیلی حرفهای عمیق هست. این بحث را که برهان قانع هرگز به توارد علتین بر نمی‌گردد و هرگز کاری به توارد واجبین ندارد کاری به توارد خالقین ندارد کاری به توارد دو ربّ کل ندارد بلکه مربوط به تعدّد ارباب جزئی است این را در المیزان به صورت مبسوط ذیل همان آیه [۲۲] سوره مبارکه «انبیاء» که گذشت مشخص کردند که ممکن نیست ما دو خدا داشته باشیم اینها برابر ما هو الواقع کار انجام بدهند خب ما هو الواقع در کار نیست ولی اگر تفویض به این معنا باشد خدای سبحان که ما هو الواقع را می‌داند مطابق ما هو الواقع کارها را واگذار بکند هیچ کدام از این محذوراتی که در این پنج فصل ذکر شده وارد نمی‌شود نه محذور سوره مبارکه «انبیاء» نه این دو محذور سوره مبارکه «مؤمنون» و نه محذورات دیگر منتها اصل تفویض مستحیل است للبرهانین یکی اینکه غنی مطلق قادر مطلق نمی‌تواند مغلول‌الید باشد دوم اینکه فقیر محض را نمی‌شود مستقل کرد.

تبیین فقر ذاتی انسان

پرسش:.....

پاسخ: بله، سَت الهی بر اساس قدرت بی‌پایان او و غنای ذاتی او و فقر ذاتی ما سوی الله استوار است این قابل تغییر نیست حرف را نمی‌شود اسم کرد چون حرف بودن حروف اعتباری است ذاتی نیست ما این «مِنْ» را که بین سیر و بصره است فقط وسیلهٔ ربط است می‌گوییم «سِرْتُ مِنَ الْبَصَرَةِ إِلَى الْكَوْفَةِ» از منظر دیگر او را به عنوان اسم نگاه می‌کنیم و يك الف و لام روی آن در می‌آوریم می‌گوییم «الْمِنْ لِلْإِبْتَدَاءِ» این «مِنْ» که الف و لام قبول کرده و مبتدا شده اسمِ آن «مِنْ» است که در «سِرْتُ مِنَ الْبَصَرَةِ» است این چون ذات نیست انقلاب‌پذیر است تحوّل‌پذیر است اعتبار‌پذیر است اما اگر چیزی ذاتش حرف بود ﴿أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾^{۲۱} بود نه ذات به معنای ماهیّت، ذات معنای هویت.

در بحث‌های قبلی در سورهٔ مبارکه «ابراهیم» و امثال «ابراهیم» گذشت که فقر برای هویت انسان نظیر زوجیت اربعه نیست زیرا زوجیت، لازمهٔ ذات است و هر لازمی رتبهٔ از ملزوم مؤخّر است در مقام ذات، اربعه زوج نیست برای اینکه زوجیت، کیفیت مختصّ به کمیت است در مقولهٔ کیف جا دارد اربعه کم است دو چیز هستند زوجیت حتماً یعنی حتماً بیرون از ذات اربعه است و فقر برای هویت اشیاء نظیر ناطقیّت انسان نیست نظیر انسانیّت انسان هم نیست زیرا این ماهیّت است ماهیّت از هویت فاصله دارد اگر - معاذ الله - فقر برای انسان و امثال انسان نظیر زوجیت اربعه بود لازم بود که انسان در مقام ذات، فقیر نباشد و این محال است فقر برای هویت انسان نظیر انسانیّت انسان هم نیست زیرا انسان، حیوان ناطق است و ماهیّت است و جنس و فصل دارد تحت مقوله است و بیرون از مرز هویت است اگر این فقر برای ما نظیر ناطقیّت ما بود نظیر ماهیّت ما بود باز از حوزهٔ هویت ما جداست بلکه فقر برای ما خودِ هویت ماست اگر این چنین شد انسان در تمام حالات خود را در محض و مظهر خدا می‌بیند. ﴿أَنْتُمْ

الْفُقَرَاءُ^{۲۲} نه یعنی فقر، وصف لازم شماست مثل زوجیت اربعه ﴿أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ﴾ نه یعنی این ماهیت شماست نظیر انسانیت شما ﴿أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ﴾ یعنی آنکه داد فقیرانه داد، این هستی، فقیر است خب شما به هستی فقیر چه می‌خواهی بدهی؟! این حرف را که نمی‌توانی مستقل کنی چیزی به او بدهی بگویی من حالا کار ندارم برو اداره کن، این منظور انسان و غیر انسان نیست ما سوی الله همین طور است.

انسان و جهان، آیات تکوینی خداوند

خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد را! این از لطایف فرمایش ایشان است می‌فرماید به تعبیرات قرآن کریم جهان، آیت است این آیه آیه بودن که دیگر در بسیاری از آیات قرآن وجود دارد آسمان آیت است زمین آیت است در و دیوار آیت‌اند هر موجودی که در جهان است آیت و علامت حق است این علامت بودن چند گونه است یک سلسله علامتهای اعتباری است مثل اینکه پرچم، علامت استقلال کشور است یا فلان فلز وقتی روی دوش کسی است علامت درجه فلان است اینها اعتباری است بعضی از امور علامت‌اند آیت‌اند و تکوینی‌اند ولی محدود؛ يك چمن علامت و آیت آب است اما مادامی که سبز است وقتی پژمرده شد و خاک شد و زیر پا قرار گرفت دیگر آب را نشان نمی‌دهد؛ دود علامت آتش است مادامی که به صورت دود در آمده اما وقتی تلطیف شده به صورت هوا در آمده دیگر آیت و علامت آتش نیست. انسان یا موجود دیگری که آیت حق است در جمیع شرایط و اوزان و اوضاع آیت حق است این اگر خاک بشود خدا را نشان می‌دهد آب بشود خدا را نشان می‌دهد در هیچ حالتی نیست که آیت حق نباشد.

۲۲. سوره فاطر، آیه ۱۵.

از این به بعد حالا که مشخص شد که آیت بودن جهان نسبت به ذات اقدس الهی از سنخ آیت اعتباری نیست تکوینی است (يك) و تکوینِ مقطعی نیست بلکه مستمرّ و دائمی است (دو) حالا به اینجا می‌رسیم که این آیت بودن آیا نظیر زوجیت اربعه است اگر ما می‌گوییم درخت آیت حق است یا وجود مبارك حضرت امیر می‌فرماید: «ما لله آيةُ أكبرِ مِنِّي»^۱ یعنی حضرت آیت عظمای حق است همان طوری که اربعه زوج است آیت بودن انسان نظیر زوجیت اربعه است؟ اگر این باشد پس معلوم می‌شود در مقام ذات - معاذ الله - آیت نیست؛ آیا آیت بودن وجود مبارك حضرت امیر یا آیت بودن انسان برای خدا نظیر انسانیت انسان است یعنی به منزله ماهیت است که از هویت جداست و فاصله دارد و دنباله‌روست و تابع است و فرع هویت است؟ اگر این باشد معلوم می‌شود که در هسته مرکزی آیت نیست؛ یا نه، آیت بودن انسان نظیر زوجیت اربعه نیست نظیر انسانیت انسان نیست بلکه در محور هویت او رفته جا کرده آن وقت هویتش را گذاشته کنار، چیزی نمی‌ماند برای انسان، انسان «لیس إلا آية الحق» اگر «لیس إلا آية الحق» نشان را شما بخواهی مستقل کنی یعنی چه؟! اگر او سِمَتی داشته باشد معلوم می‌شود در آن سِمَت نشان حق نیست در حالی که این مستحیل است.

بنابراین تفویض بالقول المطلق مستحیل است نه قدرت نامتناهی مغلول‌الید می‌شود که يك برهان است و نه حرف، مستقل می‌شود که برهان دیگر است؛ تفویض که محال شد پس ربوبیت منحصرأً از آن خداست و دیگران مدبرّات امرند به اذن الله، آن‌گاه می‌شود آیات سوره مبارکه «انبیاء» که ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۲.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱. بصائر الدرجات، ص ۷۷.

۲. سوره انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.